**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010824**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در توارد حالتین بود. صحبت سر این بود که آیا در موارد توارد حالتین استصحاب جاری می‌شود و تعارض می‌کنند یا اصلاً استصحاب ذاتاً جاری نمی‌شود یا باید تفصیل داد بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ. اینجا یک بیانی، عرض کردیم این بحث تا حدودی مشابه بحث سابق هست از جهاتی، نکاتی که در بحث سابق مطرح کردیم اینجا ممکن است مشابه‌اش بیاید. در بحث سابق مرحوم آخوند عدم احراز اتصال شک به یقین را مطرح کردند، ما عرض کردیم همان اشکال مرحوم آخوند که آنجا مطرح می‌کردند اینجا هم می‌شود مطرح کرد و آن جوابی که ما به آن اشکال مرحوم آخوند در آنجا می‌دادیم هم اینجا می‌شود پیاده‌اش کرد. اشکال دیگری که در آن بحث مطرح بود این بود که اینجا احتمال دارد نقض یقین به یقین باشد. و در جایی که نقض یقین به یقین باشد قاعدۀ استصحاب جاری نمی‌شود، دلیلی بر حجیت استصحاب در این مورد نداریم. تطبیقش به خصوص در مثال معلوم التاریخ در جایی که یک معلوم التاریخ، یکی از اینها معلوم التاریخ باشند و یکی از اینها مجهول التاریخ به این شکل هست. ببینید ما یقین داریم زید در ساعت دوم مسلمان شده، در ساعت اوّل در مثال معروفی که ما داشتیم، موت پدر و کفر پسر. ما می‌دانیم در ساعت دوم کفر پسر به اسلام تبدیل شده، نمی‌دانیم پدر در ساعت سوم بوده، در نتیجه پسر ارث نبرد. اسلام پسر در ساعت سوم اگر تحقق داشته باشد، نمی‌دانیم که موت پدر در ساعت دوم بوده که اگر در ساعت دوم باشد هنوز پسر کافر است پس بنابراین ما می‌دانیم پسر در ساعت دوم کافر بوده است در ساعت سوم مسلمان شده است. کفر پسر را در ساعت دوم یقین داریم.

**شاگرد:** از طریق استصحاب یقین داریم؟

**استاد:** نه، کلا، معلوم التاریخ است. می‌دانیم که در ساعت سوم مسلمان شده، در ساعت دوم هنوز کافر بوده. خب اینجا بحث سر این هست که شما آیا می‌توانید، خب در مورد موت پدر استصحاب می‌شود کرد، نمی‌دانیم پدر در ساعت دوم هنوز مرده بوده یا مرده نبوده، استصحاب می‌کنیم عدم موت پدر را تا زمان دوم. استصحاب عدم موت پدر تا زمان دوم جاری است. حالا صحبت سر این است که آیا ما می‌توانیم اینجا استصحاب عدم کفر، بقای کفر پدر را تا زمان واقعی موت پدر بکنیم. می‌گوییم یک زمانی پدر از دنیا رفته. قبل از آن زمان واقعی موت پدر کافر بوده پسرش. نمی‌دانیم این کفر پسر تا زمان واقعی موت پدر ادامه داشته یا ادامه نداشته. استصحاب بقای کفر پسر تا زمان موت پدر را می‌خواهیم بکنیم. معلوم التاریخ هم هست. اینجا نسبت، آیا در آن معلوم التاریخ استصحاب جاری می‌شود تا معارضه کند با آن استصحاب آن طرف؟ یا نه، جاری نمی‌شود. اشکال این هست که اگر شما بگویید که ما نسبت به کفر پسر در هیچ زمانی شک نداریم در ساعت دوم که می‌دانیم حتماً کافر بوده، در ساعت سوم هم که می‌دانیم مسلمان بوده. خب پاسخش این بود که این در جایی هست که ما مستصحب را نسبت به عمود زمان ملاحظه کنیم، ولی اگر مستصحب را نسبت به حادثۀ دیگر، زمان نسبی در نظر بگیریم نسبت به زمان نسبی شک کردیم. ما می‌دانیم قبل از موت پدر یک زمانی بوده است که کفر تحقق داشته است، نمی‌دانیم این کفر تا زمان موت پدر ادامه داشته یا ادامه نداشته. که اگر کفر پسر تا زمان موت پدر ادامه داشته باشد سایر ورثه ارث می‌برند، اینجوری اشکال این بود.

خب اینجا آقای صدر جواب می‌دهند می‌گویند که اینجا شبهۀ نقض یقین به یقین هست. چون شما می‌خواهید کفر پسر را استصحاب کنید، نسبت به زمان واقعی موت پدر. زمان واقعی موت پدر ممکن است زمان سوم باشد. اگر زمان واقعی موت پدر زمان سوم باشد ما در زمان سوم یقین داریم که آن کفر به اسلام تبدیل شده. پس بنابر این ما نمی‌توانیم استصحاب را جاری کنیم به دلیل این که احتمال دارد که زمان واقعی موت پدر ساعت سوم باشد. اگر زمان واقعی موت پدر ساعت سوم باشد، ما در ساعت سوم یقین داریم که کفر نقض شده است به یقین. یقین به کفر به یقین به اسلام نقض شده است. پس احتمال دارد که نقض یقین به یقین باشد، استمرار کفر تا زمان واقعی موت پدر از مصداق نقض یقین به یقین باشد. خب این کلام مرحوم آقای صدر بود که ما آنجا عرض می‌کردیم که ما یقین ناقض و یقین منقوض باید به یک عنوان باشند. ما درست است، اگر نسبت به عمود زمان شما بخواهید جاری کنید همین اشکال هست، یعنی شما پای عمود زمان را وسط بکشید، بگویید که ممکن است زمان واقعی موت پدر زمان دوم باشد، ممکن است زمان سوم باشد. اگر زمان سوم باشد ما یقین داریم به این که کفر ادامه ندارد و تبدیل به اسلام شده است. خب بحث این است، این که ما یقین داریم که نسبت به زمان تفصیلی یقین داریم این باعث نمی‌شود که اینجا مصداق نقض یقین به شک باشد، چون فرض این هست که با همان عنوانی که ما یقین داشتیم نسبت به همان عنوان هم ما شک داریم. اینجا یقین داریم که قبل از مرگ کفر وجود داشته است، الآن هم شک داریم که موقع مرگ یعنی ما نسبت به آن زمان از دریچۀ عنوان اجمالی مرگ پدر اشاره می‌کنیم. با عنوان مرگ پدر اشاره می‌کنیم به زمانی که معنون مرگ پدر هست، یعنی آن زمان خارجی که عنوان مرگ پدر در آن زمان، بر آن زمان صدق می‌کند. ما با زمان مرگ پدر به آن واقعیت اشاره می‌کنیم. ما در زمان مرگ پدر نمی‌دانیم، ما یقین نداریم که کفر پسر در زمان موت پدر از بین رفته باشد، ممکن است کفر پسر هنوز در زمان موت پدر باقی باشد. از دریچۀ این عنوان. یعنی ما از همان دریچۀ عنوانی که یقین داشتیم باید از همان دریچۀ عنوان هم شک داشته باشیم. البته بحث اثباتی یک بحث دیگر است، آیا نسبت به عمود زمان می‌توانیم بسنجیم، نمی‌توانیم بسنجیم یک بحث دیگر است که ما اشکال داریم. ولی بحث سر این است که حالا اگر ما اشکال اثباتی نکردیم، گفتیم می‌توانیم مستصحب را نسبت به عمود زمان بسنجیم، وقتی نسبت به عمود زمان یقین داریم که در یک زمانی قبل از موت پدر کفر تحقق پیدا کرده است می‌توانیم نسبت به زمان موت هم شک داشته باشیم و وجداناً شک هم داریم. پس بنابراین اگر مشکل اثباتی نداشته باشد این شبهه، شبهۀ نقض یقین به یقین نیست. این محصَّل اشکال ما در آن بحث بود. به نظر می‌رسد که عین همان اشکال در ما نحن فیه هم می‌آید. یعنی همان تقریبی که در آنجا وجود داشت و هم پاسخ ما هر دویش در اینجا می‌آید. همان اشکال. توضیح ذلک این که، می‌توانیم بگوییم در خیلی موارد می‌آید لااقل. آقای صدر حالا من عبارت آقای صدر، من این را در معلوم التاریخ تطبیق می‌کنم، در معلوم التاریخ خیلی روشن‌تر هست. حالا اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم، ما در این بحث در بحث سابق تفصیلی که وجود داشت و این معلوم التاریخ و مجهول التاریخ این بود که استصحاب در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود، در مجهول التاریخ جاری می‌شود. اینجا برعکس است، تفصیلی که احیاناً می‌شود قائل شد و قائل هم شدند این است که در معلوم التاریخ استصحاب جاری می‌شود و در مجهول التاریخ جاری نمی‌شود. ببینید ساعت حدث من معلوم است، در ساعت مثلاً دوم حدث صورت گرفته. نمی‌دانیم طهارت قبل از ساعت حدث بوده یا طهارت بعد از ساعت حدث بوده. اینجا آقایان می‌گویند که ما بقای حدث را استصحاب می‌کنیم، ما می‌دانیم حدث در یک ساعتی بوده. نمی‌دانیم این حدث بعدش طهارتی حادث شده که آن حدث را از بین ببرد یا بعدش حادث نشده. استصحاب می‌کنیم بقای حدث را تا زمان کنونی. یک اشکالی اینجا مطرح هست که چرا استصحاب بقای طهارت نمی‌کنید؟ بگویید در یک زمان واقعی طهارت تحقق داشته است، حالا یا قبل از حدث یا بعد از حدث وجود داشته است. نمی‌دانیم که این طهارت ادامه داشته است یا ادامه نداشته است. اشاره می‌کنیم به آن زمان واقعی که طهارت درش تحقق پیدا کرده، در یک زمانی طهارت تحقق پیدا کرده، نمی‌دانیم آن طهارت معلوم بالاجمال الآن ادامه دارد یا ادامه ندارد. این اصل تقریب استدلال. اشکالی که اینجا مطرح هست آن اشکال این است که شما ممکن است آن طهارت شما بعد از حدث اتفاق افتاده باشد و ممکن است قبل از حدث اتفاق افتاده باشد. اگر طهارت شما قبل از حدث اتفاق افتاده باشد نقض یقین به یقین است، چون بعد از آن طهارت یک حدثی اتفاق افتاده است. همان شبهۀ نقض یقین به یقین را اینجا ممکن است ما مطرح کنیم. چون ممکن است که طهارت قبل از حدث ایجاد شده باشد. آقای صدر، حالا آیا پاسخ ما می‌آید یا نمی‌آید آن را من بعد صحبت می‌کنم. آقای صدر اینجا در مقام پاسخ برآمدند، می‌فرمایند که نه اینجا ما نمی‌توانیم استصحاب را جاری کنیم و آن شبهه در اینجا نمی‌آید. که چرا شبهه نمی‌آید؟ ایشان می‌گوید که ولو ما به یک طهارتی یقین داریم و این طهارت ممکن است در قبل از حدث باشد ممکن است بعد از حدث باشد. ولی اگر طهارت واقعاً قبل از حدث باشد شما بگویید اگر طهارت واقعاً قبل از حدث باشد آن حدث ناقض طهارت است، پس نقض یقین به یقین است، اینجوری بیان کنیم. پاسخ مطلب این هست که علم اجمالی به واقع سرایت نمی‌کند. اینجور نیست که علم اجمالی به واقع سرایت کند. علم اجمالی به همان جامع خودش نیست. یقف علی الجامع و لا یسری الی الواقع، این یک اشکال.

اشکال دوم این که حالا فرض کنید که علم اجمالی به واقع هم سرایت کند این علم اجمالی که به واقع سرایت می‌کند منافاتی با شک ندارد. بنابراین ما اینجا شک داریم ولو علم نسبت به واقع هم داریم ولی شک هم داریم.

اشکال دوم مرحوم آقای صدر که خیلی عجیب است که می‌گویند ما اینجا ولو علم اجمالی به واقع سرایت بکند ما شک داریم. خب شک داشته باشیم مگر در مسئلۀ قبل شک نداشتیم؟ در مسئلۀ قبل هم یقین داشتید هم شک داشتید. آنجا شما می‌گفتید که نقض یقین به شک در صورتی می‌توانیم بکنیم که علاوه بر نقض یقین به شک، نقض یقین به یقین نباشد. ولی اگر اینجا شما می‌گویید که ما هم یقین داریم هم شک داریم. پس بنابراین این مصداق نقض یقین به شکی هست که نقض یقین به یقین هم هست. پس فرض این هست که باید صرفاً نقض یقین به شک باشد. نقض یقین به شکی که همراهش نقض یقین به یقین باشد آن استصحاب درش حجت نیست. ما نحن فیه این شکلی می‌شود، شما می‌گویید که فرض کردید که علم اجمالی شما به واقع سرایت کرده. علم اجمالی شما که به واقع سرایت کند یعنی شما علم، اگر واقعاً طهارت شما قبل از حدث باشد ما نسبت به آن طهارتی که قبل از حدث هست علم داریم. از آن طرف نسبت به این که آن طهارتی که قبل از حدث هست، آن طهارتی که قبل از حدث هست به وسیلۀ حدث از بین رفته است. چون یقین داریم آن طهارتی که قبل از حدث هست به وسیلۀ حدث از بین رفته، با قید قبل از حدث بودن. ولی هم یقین داریم هم شک داریم.

**شاگرد:** یقین به ناقض که نداریم.

**استاد:** یقین به ناقض داریم.

**شاگرد:** اگر قبلش باشد ناقض

**استاد:** نه، فرض این است که علم سرایت به واقع شما در نظر گرفتید. علم که سرایت به واقع می‌کند این که ما می‌دانیم حدث بعد از آن اتفاق افتاده ناقض است دیگر.

**شاگرد:** نمی‌دانیم بعدش بوده که.

**استاد:** نه، فرض این است که آن به واقع سرایت کرده. شما سرایت به واقع را در نظر بگیرید.

**شاگرد:** احتمال دارد آن چیزی که به واقع ؟؟؟

**استاد:** نه، به واقع سرایت کرده، یعنی شما علمت قبل است. معنای این که به واقع سرایت کرده یعنی این دیگر. یعنی آن به واقع سرایت کرده. بنابراین بحث این است. این دقیقاً همین هست که ما هم یقین داریم هم شک داریم. عین همان است، هیچ تفاوتی اینجا ندارد.

حالا این یک مطلب.

اما آن اشکال اوّلی را که آقای صدر مطرح می‌کنند می‌گویند علم اجمالی به واقع سرایت نمی‌کند روی جامع می‌ماند. ببینید علم اجمالی چطور شده که من علم اجمالی پیدا کردم که یک طهارتی بر من حادث شده. خب یک سببی داشته دیگر. من فرض کنید می‌دانم در یک زمانی با این آبی که اینجا بوده وضو گرفته‌ام. نمی‌دانم این طهارتی که با آبی که اینجا هست قبل از آن حدث بوده یا بعد از آن حدث بوده. به هر حال شما یک، حالا بگذارید مثالش را برعکس بزنم که یک قدری روشن‌تر باشد. من اگر می‌دانم در یک ساعتی طهارت بر من حادث شده. طهارت را معلوم در نظر بگیریم حدث را مشکوک بگیریم. این حدث مجهول ما یک سببی داشته دیگر. این حدث ما مثلاً به وسیلۀ نوم حادث شده، من اینجوری می‌گویم الحدث الحاصل من النوم. الحدث الحاصل من النوم یک تعیّن واقعی دارد. این تعیّن واقعی دارد، من محکی الحدث النائم من الچیز، تعیّن دارد، اینجور نیست که غیر متعیّن باشد. الحدث الحاصل من النوم اگر واقعاً قبل از طهارت باشد، این الحدث الحاصل من النوم به وسیلۀ آن طهارت از بین رفته. الحدث الحادث من النوم اگر بعد باشد از بین نرفته. پس نقض یقین به یقین هست دیگر. یعنی آن بحثی که ما می‌گوییم علم اجمالی به واقع سرایت می‌کند یا به واقع سرایت نمی‌کند نسبت به خود آن علم اجمالی را که، علم اجمالی را ما به دو گونه عبارت می‌شود تعبیر کرد. ببینید من یقین دارم که مثلاً اناء زید نجس است. نمی‌دانم اناء زید، اناء شرقی است یا اناء غربی. اناء زید تعیّن دارد. الاناء الشرقی او الاناء الغربی نامتعین است. شما ممکن است بگویید جامع هست الاناء الشرقی او الاناء الغربی عنوان جامع هست. ولی اناء زید تعیّن دارد. اناء زید یک عنوان متعینی هست. بنابراین شما فرض کنید در علم اجمالی را نسبت به الاناء الشرقی و انا غربی بگویید به جامع وقوف پیدا می‌کند، به خارج سرایت نمی‌کند. ولی اناء زید محکی‌اش یک شیء معین است. دیگر در محکی این که تردید نسبت به اناء زید که نیست. بله، اگر مقایسه کنیم با اناء شرقی و اناء غربی لا متعین است. ولی اناء زید از یک شیء معینی دارد حکایت می‌کند. خب بحث سر این هست که ما در ما نحن فیه هم می‌گوییم که الحدث الحادث من النوم، این حدث احتمال دارد به وسیلۀ طهارت از بین رفته باشد. ادامۀ بحث ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان